

# NEED TO PROPOSE TO SEVEN MEN WHAT TO DO!



## Need to Propose to Seven Men What to Do!

باید از هفت مرد خاستگاری کنم چیکار کنم!

مترجم: Metis

لطفا این ترجمه را کپی و منتشر نکنید.

چپترهای دیگر این رمان را از سایت مای انیمه دریافت کنید.

سایت : [Myanim.es.ir](http://Myanim.es.ir)

چنل تلگرام : [@myanim](https://t.me/myanim)

برای ارسال انتقادات و پیشنهادات خود به ناشناس مترجم در تلگرام پیام دهد.

<https://telegram.me/BChatBot?start=sc-799216-OnEtG3e>

او درباره رمانی که خودش نوشته بود، بیشتر از هر شخص دیگری آگاهی داشت.

البته که چو مو یون می دانست «قلمرو شیطان» یک رمان استریت است، اگر اینگونه نبود، چه کسی برای ساختن فیلمی درباره آن، این همه پول خرج می کرد؟

اما در واقع داستان عاشقانه زیادی در این رمان وجود نداشت، به هر حال نویسنده خود همجنسگرا بود، اگر او واقعاً داستان را بر اساس احساسات خود ترسیم می کرد، قطعاً سناریویی که در مغز او بود شخصیت اصلی داستان را اینگونه نمی نوشت که یک دختر را با خود ببرد و یک حرمسرا برای خود راه بیاندازد، بلکه شخصیت اصلی داستان اول یک برادر را از راه به در می کرد، سپس برادر برادرش را، و برادر برادر برادرش را... خلاصه فرقی نمی کند که آن یک سینه صاف باشد، یا یک پسر جذاب کم سن و سال، یا همسر کسی، یا یک باتم عضلانی، تا زمانی که با سلیقه او مطابقت داشته باشد، می توانند تلاششان را بکنند.

خوشبختانه، چو مو یون از شغل خود به عنوان مدیر ارشد استعفا داده بود، او این کار را برای نوشتن یک شاهکار وابسته به عشق شهوانی که در طول مدت ها تکرار می شود انجام نداده بود، بنابراین با اصول اخلاقی عالی و با دقت دنیای باشکوه "قلمرو شیطان" را توصیف کرده بود، این داستان در مسیر عاشقانه ناب قدم خواهد گذاشت، و درام احساسی همانند یک شخصیت فرعی نمایان خواهد شد.

اگرچه پس از آنکه رمان «قلمرو شیطان» محبوب شد، آثاری از سمت طرفداران بدون محدودیت تولید می شدند، اما به طور پایان ناپذیری همه ی آن ها بر سر جفت ها و شیپ های داستان اختلاف نظر داشتند، خود نویسنده نیز از آثار کلاسیک بسیاری قدردانی کرده بود، اما چو مو یون هنوز هم

احساس می کرد که شخصیت اصلی خونگرم داستان واقعاً نمی تواند فشار رابطه همزمان هفت مرد دیوانه را تحمل کند.

البته، آن نوع از آثار طرفداران که شخصیت اصلی داستان را در حالی به تصویر می کشد که هفت نفر از آنها را در با یک حرکت از راه به در می کند، هنوز برای چو مو یون غیرقابل قبول بود، نوشته های او همگی تخیلی هستند، اما در واقعیت او چگونه می توانست تحمل کند که خودش این کار را انجام دهد؟ بنابراین او از تلاش زیادی برای نوشتن یک نقد طولانی برای انجام یک تحلیل جدی تا رسیدن به این نتیجه که آیا آثار طرفداران بر اساس دیدگاه شخصیت ها معقول هستند یا خیر، صرف نظر کرده بود.....

در پایان..... طبیعتاً سلی می محکمی نیز بر صورتش خورده بود.

{به اون قسمت اسمات دارش نگاه کردی و هنوزم اینجایی تا در مورد اوضاع و احوال شخصیت بحث کنی، بچم حتما دیوونه شدی!}

{آثار طرفدارا برای موقعیت های خ.ا.ش 'اینجان، اتفاقاً چیزی که می خوام بینم اینکه مو جیو شائو مغرور من به یه ادم پر احساس و مثل بهار تبدیل شد....}

{کون لقت کثافت، من همیشه فکر می کردم که چینگ ژو عزیز من جذب اون شده! با اینکه قدرت مبارزه اون زیادی خوب نیست، اما وقتی میره سراغ اون، مطمئن میشه که حسابی جذاب به بنظر میرسه، مگه نه!}

{هههه، واقعاً انقدری جرات داری که بحث جذابیت و سکسی بودن هونگ فنگ ما رو وسط می - کشی! کی می تونه اندازه رئیس بزرگ سکسی مون، هانگ فنگ، جذابیت داشته باشه؟ خون دماغ شدم... آههه... حتما میدونی که چرا الان خون دماغ شدم!}

{من از شیان هونگ فنگ خوشم نمیاد، خب به من چه که اون خوشگل و وسوسه کننده اس؟ اون یه هرزه کوچولوه که با احساسات مردم بازی می کنه! و حتی از اینکه مردم ازش متنفر باشن خیلیم لذت می بره، همین نگاه کردن بهشم باعث می شه بخوام کلی ازش سوءاستفاده کنم!}

{اینجا فقط عشق واقعی برای هفت گناه وجود داره، در خروجی هم طبقه بالا سمت چپتون قرار داره، پیام واقعی اینکه همه اونها رو دوست داشته باشید.}

\*\*\*\*\*

با نگاهی به این انبوه کامنت ها، به عنوان کسی که واقعاً یک همجنس گراست، چو مو یون احساس کرد که دارد نابینا می شود، همانطور که انتظار می رفت... موجوداتی که زن نامیده می شوند، او هرگز در این زندگی آنها را درک نخواهد کرد.

تا به امروز، چو مو یون به "قلمرو شیاطین" تناسخ کرده بود، یک بار دیگر به همه اینها فکر کرد و کمی احساس پشیمانی کرد.

اگر او به جای آن به آثار این دختران منتقل می شد، چقدر عالی می شد؟ سطح دشواری سروکله زدن با هفت هرزه ی کوچک بسیار کمتر از اغوا کردن هفت مرد استرییت است. با این حال، چو مو یون هنوز در قلب خود ناراضی بود.

شخصیت اصلی داستان توسط او نوشته شده بود، شخصیت ها توسط او خلق شده بودند، اگرچه او در حین ایجاد زمینه برای شخصیت هایش به موضوع گرایش جنسی شان توجهی نکرده بود، فردی که آنها را خلق کرده است از مردها خوشش می آید، دلیلی وجود ندارد که آنها ناگهان بعد از متولد شدن تغییری کنند.

به همین دلیل... او باور نمی کند که مو جیو شائو یک مرد استرییت بوده است...

گوشه ی لبان چو مو یون کمی بالا رفته بود، او نقشه ای داشت.

اگرچه که انبوهی از چیزها از ذهنش گذشته بودند، اما در واقعیت فقط چند دقیقه زمان گذشته بود.

اگرچه حضور چینگ ژو در اینجا برای خدمت به چو مو یون بود، او در واقعیت هیچ تجربه‌ای نداشت، با آنکه مدت زیادی بود که تحت آموزش قرار گرفته بود، وقتی قرار بود واقعاً این کار را انجام دهد، احساس اضطراب و ناراحتی می‌کرد.

هرچه نباشد، ارباب جوان با آنکه تنها پانزده سال داشت، خوش تیپ و زیبا بود. قد خوبی داشت، متین و باوقار بود همانند درخت کاج و ظریف بود همانند گیاه بامبو، و بازوی آشکار او نیز سفت و عضله‌ای بود... می‌گفتند که استعداد ارباب جوان بسیار عالی است، در تکنیک پیچیده‌ای مانند سبک شمشیر شائو یو تنها در سه سال تا فرم ششم تسلط یافت. اگر قله هزار ققنوس را ترک می‌کرد، چنین سطحی از پیشرفت می‌توانست کل شهر را به چالش بکشد، او واقعاً بسیار قدرتمند بود!

چینگ ژو انتظار نداشت که این شانس را داشته باشد که بتواند به او خدمت کند، هرچه نباشد او یک مرد جوان و خوش‌تیپ بود، آیا دختری وجود دارد که آرزوی بودن با او را نداشته باشد؟ او که کمی احساس شهوت و برانگیختگی می‌کرد، با کمی خجالت به جلو گام برداشت و به نرمی به سوی آغوش او خم شد.

اما هرگز تصورش را نیز نمی‌کرد که قبل از آنکه حتی کمی به او نزدیک شود، چو مو یون به سرعت بلند شده و فریاد بزند: "کی به تو اجازه داده وارد این اتاق بشی!"

چینگ ژو برای لحظه‌ای خشکش زد و به طرز احمقانه‌ای گفت: "ارباب جوان..."

"زود باش بگو!" چو مو یون به او خیره شد، در تاریکی شب، آن چشم‌ها سرد بودند، گویی با لایه‌ای از یخ پوشانده شده بودند.

چینگ ژو شگفت‌زده شده بود، تمام دلربایی و فریبندگی‌اش در آن لحظه از بین رفت، چند قدم به عقب رفت و به او احترام گذاشت: "این دستور ارباب بود، ارباب منو فرستاد تا به ارباب جوان خدمت کرده و شما رو راضی کنم."

هاله‌ی نیرویی که اطراف چو مو یون بود کم نشد و صدایش همانند قبل سرد بود: "البته، پدرم تو رو فرستاده تا به من خدمت کنی، اما کی به تو اجازه داده که نیمه شب بیای داخل اتاق من؟"

چینگ ژو وحشت کرد، او با عجله توضیح داد: "ارباب جوان، این ارباب بود که به چینگ ژو اجازه داد... اجازه داد چینگ ژو... با بدنش به شما خدمت کنه."

با شنیدن ناگهانی این کلمات، چو مو یون برای لحظه‌ای مات و مبهوت شد، بلافاصله رنگ صورتش پرید، با لرزشی خفیف در صدایش گفت: "منظورت اینکه... پدر تو رو فرستاده بود..."

"بله همینطوره." چینگ ژو دید که او آنقدرها هم شگفت‌انگیز نیست، و نمی‌توانست جلوی خود را بگیرد و می‌خواست که او را در آغوش بکشد. با صدایی گرم و صمیمی گفت: "ارباب جوان نگران نباش، در واقع هر وقت به اون سن برسی، زمان درست برای درک چنین موضوعاتی است، ارباب فقط می‌خواست....."

قبل از اینکه بتواند حرفش را تمام کند، چو مو یون ناگهان با صدای کمی غرید: "برو بیرون!" چینگ ژو چنان ترسیده بود که با لرز خود را به زمین انداخت: "ارباب جوان لطفاً عصبانی نباشید، ارباب جوان..."

«گمشو!» صورت چو مو یون جوری به نظر می‌رسید که انگار دیگر نمی‌تواند تحمل کند، مشت-هایش را گره کرد، صدای زمزمه‌ی آرامی از شمشیر کنارش به گوش رسید.

چینگ ژو می‌دانست که او واقعاً عصبانی شده است و جرات نکرد تا حتی برای لحظه‌ای بیشتر آنجا بماند، او عذرخواهی کرد و با عجله رفت.

اتاق خالی بود، چو مو یون انگاری که نمی‌توانست عصبانیت در قلبش را سرکوب کند، شمشیر را در دست گرفت و با ضربه‌های بی‌نظمی طول اتاق را طی می‌کرد و قصر زیبا را بهم می‌ریخت.

صداهای شمشیر به طور ناگهانی بالا گرفتند و صدای قدم‌های پاهایی از بیرون آمد، اما چو مو یون به طرز غیر منتظره‌ای به زمین افتاد، انگاری که تمام بدنش بی‌روح بود.

خدمتکار قصر کناری اتفاقاتی که در داخل افتاده بودند را دید و به سرعت بیرون رفت تا کسی را بفرستد که به کاخ اصلی اطلاع دهد، خود او نیز با احتیاط وارد شد و به ارباب جوانی که همیشه باهوش و مطیع بود نگاه کرد: «اگر چیزی هست که ارباب جوان را آزار می‌دهد، می‌توانید به این بنده حقیر بگویید، این بنده شما قطعاً به مسئله مربوط به آن خدمتکاران رسیدگی خواهد کرد.»

چو مو یون اساساً فردی نبود که از کاه کوه بسازد، با کمی خستگی گفت: "چیزی نیست، من کسی هستم که حال خوبی نداره، اونو سرزنش نکن."

خدمتکار سرش را پایین آورد و اطاعت کرد، سپس شخصی را فرستاد تا قصر بهم ریخته را تمیز کند.

چو مو یون ناگهان برخاست و پرسید: "پدر تو کاخ اصلیه؟"

خدمتکار پاسخ داد: "ارباب احتمالاً در حال استراحت هستند."

چو مو یون می‌خواست حرف بزند اما متوقف شد و در نهایت نتوانست آن را بیان کند.

اما خدمتکار ناگهان پیامی دریافت کرد، او دوباره و با عجله گفت: "ارباب جوان هم می‌توانند برای استراحت به کاخ اصلی بروند، زمان بیشتری برای تمیز کردن اینجا لازم است."

وقتی چو مو یون این را شنید، ابروهایش کمی به هم گره خوردند، پس از کمی تردید، در نهایت باز هم ایستاد و زمزمه کرد: "بسیار خوب."

او با سرعتی بسیار آرام راه میرفت و دستانش را از ابتدا تا انتهای راه به شکل مشت‌ی گره کرده بود، گویی می‌خواست آشفته‌گی درونش را سرکوب کند.

در ذهن او صدای الکترونیکی صفر به صدا درآمد و حس و حال او را از بین برد: "اگه با من بود، به بازیگری امتیاز کامل می‌دادم."



چو مو یون: "نود و نه امتیازم کافیه، میتونی آخرین امتیاز و برای خودت نگهداری."

لحن صفر یکنواخت بود: "چرا؟"

چو مو یون: "می ترسم مغرور شم."

صفر: "....."

آنها پس از طی چند قدمی به کاخ اصلی رسیده بودند، هیچ کس به خاطر هویت و جایگاه چو مو یون جلوی او را نمی گرفت، همه منتظر او بودند تا یکی پس از دیگری احترام خود را نشان دهند، چو مو یون در جواب سر تکان داد. او وارد تالار کاخ اصلی شد، با این حال مشکل هر چه که بود نمی توانست بخوابد. درست زیر نور نشسته بود که ناگهان احساس هیجان شدیدی به او دست داد. پس از گذشت لحظه‌ای، در باز شد، از میان خنکای نور مهتاب، مردی با ردای سفید گشاد وارد شد. چو مو یون سرش را بلند کرد اما بعد از یک نگاه سریع چشمانش را پایین آورد.

شخصی که وارد شده بود مو جیو شائو بود، او واقعاً در حال استراحت بود، اما پس از شنیدن موضوعی که در قصر کناری رخ داده بود، مخصوصاً آمده بود تا نگاهی بیندازد.

به دلیل ورودش، چو مو یون کمی خم شد، اشتباه او این بود که از ابتدا صاف ایستاده بود و حتی بیشتر از قبل شبیه چوب بامبو خشکی در زمستان شده بود، صاف بودن او نشانه‌ای از ظرافت و فریبندگی داشت.

نگاه مو جیو شائو عمیق تر شد، اما در عوض صورتش مملو از نگرانی بود، آهی کشید: "اگر از اون دختره خوشت نیومده، می تونیم خیلی راحت عوضش کنیم و بگیم یکی دیگه بیاد، واقعا نیازی به اینکه اینجوری عصبانی بشی هست؟ اگر به خودت صدمه زده بودی چی؟"

صدای ملایمش همانند در اغوش کشیدن باد شب هنگام بود که آدمی را اذیت می کرد تا آن زمانی که احساس می کرد گیج شده است.

چو مو یون ناگهان سرش را بلند کرد، صورت جوانش به شدت رنگ پریده شده بود، حتی رنگ لب‌هایش آنقدر پریده بود که تقریباً بی‌رنگ شده بود، نگاه نافذش ابری شد، اما او سرسختانه جلوی خود را گرفته بود و اجازه نمیداد که آن اشک‌ها جاری شوند: "من اون و نمی‌خواهم!"

او آنقدر در طول این سه سال مطیع عمل کرده بود که این بهانه‌گیری و اوقات تلخی‌های ناگهانش سبب شگفت‌زدگی مو جیو شائو شده بود.

"چرا؟ چرا اونو نمی‌خوای؟" او با حوصله پرسید.

چو مو یون سرش را برگرداند، دستش را مشت کرده بود، بالرزشی خفیف در صدایش گفت: "من به اون ادما نیازی ندارم!"

مو جیو شائو لحظه‌ای مکث کرد و یک راست سر اصل مطلب رفت: "اینها همه چیزهایی هستن که باید در طول زندگی تجربه‌شون کنی، چیزی نیست، نیازی به ترسیدن نیست، فقط باید..."

چو مو یون برای اولین بار در تمام عمرش حرف او را قطع کرد، سرش را بلند کرد و به مو جیو شائو نگاه کرد، حتی خودش هم احتمالاً نمی‌توانست احساسات اوج گرفته در چشمانش را تشخیص دهد، اما بی‌میلی و درد تیز و ناگهانی‌ای که در قلبش حس می‌کرد غیرقابل تحمل بود: "من نمی‌خوام همچنین کارهایی بکنم، نمی‌خوام... این کار و با ادمای دیگه‌ای انجام بدم."

مو جیو شائو کمی مبهوت شده بود، نگاهش کمی برق زد، اما صدایش همچنان ملایم بود: "پس فراموشش کن، پدرت همه‌ی این مسائل و خودش حل میکنه."

شانه‌های چو مو یون لرزش خفیفی داشت، حس میل وصف‌ناپذیری از نگاهش گذشت، اما به دلیل هرج و مرج در ذهنش، کلمات بی‌شماری که روی لب‌هایش موج می‌زدند، قابل بیان شدن نبودند. مو جیو شائو از جایش بلند شد و به نشانه تسلی و آرامش دادن، شانه‌اش را نوازش کرد: "سرت و با فکرای مزخرف خراب نکن، باید زود استراحت کنی."

بعد از صحبتش بلند شد تا برود.

پادشاه بازیگری، آقای چو، که برای بازی اش نود و نه امتیاز از صد امتیاز را گرفته بود یک حماقت جزئی داشت: "من بایه همچین صراحتی بهش پیشنهاد دادم و هنوز هیچ واکنشی از طرف اون

ندیدم، مو جیو شائو واقعاً استریته؟"

صفر: "....."



امیدوارم از این چپتر رمان لذت  
برده باشید.

برای دریافت چپترهای دیگر به سایت  
مای انیمه مراجعه نمایید.

آدرس سایت: [Myanimes.ir](http://Myanimes.ir)

چند تلگرام: [@myanimes](https://t.me/myanimes)